

پاسخ هیأت العروة الوثقی به مقاله خدا را نشناختیم 2 نوشته حامد وفسی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین بارئ الخلائق اجمعین ثم الصلاة والسلام علی سیدنا و نبینا و حبیب قلوبنا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین، اللهم صل و سلم علی مولانا امیرالمومنین و علی فاطمه الزهراء سیده نساء العالمین و علی الحسن و الحسین سید الشباب اهل الجنة و علی بن علی بن الحسین زین العابدین و امام العارفین و علی محمد بن علی الباقر و علی جعفر بن محمد الصادق و علی موسی بن جعفر الکاظم و علی بن موسی الرضا المرتضی و علی محمد بن علی الجواد و علی بن محمد الهادی و علی الحسن بن علی العسکری و علی الحجة القائم المهدي. حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک بهم نتولی و من اعدائهم نتبری الی یوم القیامه السلام علیک یا فاطمه یا بنت موسی بن جعفر اشفعی لنا فی الجنة و انّ لک عند الله شاناً من الشان.

جناب آقای وفسی سلام علیکم و رحمة الله و بركاته

هیئت العروة الوثقی متشکل از مقلدین و دوست داران حضرت آیت الله العظمی سید صادق شیرازی دام ظلّه از سرتاسر جهان می باشد لذا نقد مقاله دوم جنابعالی بدست تعدادی دیگر از دوستان هیئت العروة الوثقی افتاده است، لکن جناب آقای وفسی این آخرین جوابیه ای است که ما به شما می دهیم زیرا متأسفانه غرض ورزی و پوشش حق در کلام شما مشخص شده است بطور مثال: در رابطه با روایت لا تسبوا الشیطان و تعوذوا بالله من شرّه.

1- شما نشان دادید که سبک بحث شما اسکاتی است نه اثباتی و در مقاله قدر خدا را نشناختیم شماره یک شما قصد مناظره و اسکات مخالفین عقیده خود را داشتید نه بیان حقیقت و انتقال آن به همگان و این کاملاً مشخص است زیرا شما بیان کردید از روش خودتان و به گفته خودتان مشهور، عدول کردید و اتکا به مسلمات

خضم کردید , پر واضح است این سبک بحث اسکاتی است و نه اثباتی , بنابراین ادامه این بحث با شما سودی ندارد چون کشف حقیقت نمی شود و فقط جدال غیر احسن و بی فایده است

2- لکن از نظر ما بعید است که شما قصدتان واقعا اسکات خصم بوده در بیان مقاله اولتان چون اولاً تمام منابع ذکر شده تان در آن مقاله از میزان الحکمه آقای ری شهری بوده است و اصلاً شما به اصل روایت رجوع نکردید و تحقیق در این زمینه نکردید که این روایت در منابع شیعی هست یا نه و سبک و سیاقش چگونه است چرا که دوباره متن روایت را اشتباه نقل کردید و فرمودید لاتسبوا الشیطان و تعوذہ باللہ در صورتی که اصل روایت در نهج الفصاحه صفحه 669 چاپ تهران ناشر دنیای دانش , روایت به این شکل ذکر شده لا تسبوا الشیطان و تعوذوا باللہ دوما؛ شما در مقاله اولتان پس از نقل این روایت مطالب بسیار زیادی را بر آن بار کردید هم در ادامه آن روایت هم در قسمت ثالثاً نهی از منکر, و حتی مخالفین خودتان را براساس این روایت ظالم به حق خداوند و جاهل معرفی کردید , با این تفاسیر کلام شما یک جواب نبوده که براساس مسلمات خصم جواب بدهید بلکه یک برهان چیدید که پرواضح است به آن اعتقاد داشتید و مخالفین این اعتقاد را ظالم به حق تبارک و تعالی خواندید , بنابراین شما در مقاله دوم اینکه بر اساس مسلمات خصم آن روایت را نقل کردید , مطابق با واقع نیست با ادله های فوق بنابراین بحث با جنابعالی فایده ای ندارد زیرا شما اعتراف به اشتباه خود نکردید بلکه به توجیه غیرمنصفانه و العیاذباللہ غیر حقیقی کردید. لکن چون بحث این روایت شد به دیگر ادله تان می پردازیم:

اولاً: شما فرمودید چون برخی آقایان نزدیک به دیدگاه ما گاهی اخبار مرسل و ضعیف درباره خلفای ثلاثه و وقایع عاشورا اعتنا می کنند شما هم این روایت را نقل کردید بر اساس اتکا به مسلمات خصم . اما این یک قیاس مع الفارق است زیرا اگر روایتی مرسل یا ضعیف است و برخی بدان اعتنا می کنند , آن روایت در کتب شیعی موجود است و یا برخی از روایتش شیعی است و برخی دیگر یا ضعیف هستند یا فاقد راوی اما روایت مذکور شما در هیچ یک از منابع

شیعی وجود ندارد و نهج الفصاحه کتاب معاصر و غیر مستند شیعی هم آن را بدون ذکر سند از منابع اهل سنت آورده و قطعا تمام روایتش از مخالفین هستند و این قیاس کاملا مع الفارق است.

دوما: شما فرمودید احدی از بزرگان شیعه محتوای این روایت را باطل ندانسته است: در پاسخ باید گفت 1- مگر علمای ما تمام روایات مخالفین را مورد بررسی قرار داده اند و بر هر کدام پاورقی زدند که کدام صحیح و کدام باطل است؟ 2- چطور علمای ما مخالفت نکرده اند بر این محتوا در صورتی که فقهای ما همگی قائل به سب اهل بدعت هستند و در کتب فقهی ایشان ذکر کردند یک نمونه اش کتاب المواهب فی تحریر احکام المکاسب آیت الله جعفر سبحانی صفحه 418 نوشته شده است: شکمی در این نیست که سبّ کردن مؤمن حرام است، جز اینکه مواردی از این حکم استثنا شده است که سبّ آنها حرام نیست از جمله آنها مبدع و بدعت گذار است. و بزرگانی دیگر مانند شیخ انصاری و..... در کتب شان تصریح کرده اند، و شیطان که خود امام و و راهنما بدعت گزاران است آیا سب دادن به او حرام است؟

سوما: مطلب ثالث شما که چون این روایت در اهل سنت و عامه آمده است و این سبب می شود که آن ها از شیعیان مودب تر شوند پس شیعه باید از دیگر مسلمان ها مودب تر باشد پس به این روایت باید عمل کنیم، نمی دانیم این ادله های شما از کجای علوم درایه و علوم حدیث برخواسته است و اساسا این ادله ها از کجا وارد شده؟ اگر اینطور است ما به شما پیشنهاد می کنیم اهل سنت که نماز تراویح را بجماعت می خوانند بنابراین شما نیز بجماعت بخوانید زیرا ثواب بیشتری دارد بجماعت خواندن، این ادله شما برخلاف روایات شیعه و سبک فقها است چرا که سیره آنان پرهیز از روایات عامه در مقابل روایات شیعه است، امام صادق علیه السلام فرموده اند: 1-
إِعْرَضُوهُمْمَا عَلَيَّ أَخْبَارَ الْعَامَّةِ فَمَا وَافَقَ أَخْبَارُهُمْ فَذَرُوهُ وَ مَا خَالَفَ
أَخْبَارُهُمْ فَخَذُوهُ. (الفصول المهمة في أصول الأئمة (تكملة الوسائل)، ج1، ص: 577) 2- علي بن اسباط گفت: خدمت حضرت امام علي بن موسي الرضا عليه السلام عرض کردم مسئله اي براي من پيش مي

آید که حکمش را نمی دانم و در شهری هستیم که شیعیان و دوستان شما آنجا نیستند تا حکم مسئله را سؤال کنم . حضرت فرمود: پیش قاضی و فقیه اینها (پیروان سقیفه ملعونه) برو و مسئله خود را سؤال کن فاذا اَفْتَاكَ بِشَيْءٍ فَخُذْ بِخِلَافِهِ فَإِنَّ الْحَقَّ فِيهِ . پس هنگامیکه فتوا داد (هر چه گفت) تو خلاف آنرا عمل کن پس بدرستیکه حق در مخالفت با اینها است. (عیون اخبار الرضا شیخ صدوق ج 1 ص 275 باب 28 ح 10 و تهذیب شیخ طوسی ج 6 ص 294 ح 820)

اما مباحث بعدی:

الف)) اگر با توجه به کنایه اتان هتاک و بی ادب منظور هیئة العروة الوثقی بوده است سخت در اشتباه هستید شاید گروه قبلی جواب دهنده به مقاله اولتان لحن تندی داشته اند اما هتاک و بی ادب بار بر آنان نمی شود بلکه اولین هتک را شما به مقام مرجعیت حضرت آیت الله العظمی سید صادق شیرازی وارد کردید این نمونه هایی از گفتار شما است:: (1- و آن کس که برهان ندارد رسوا خواهد شد؛ و در غیر این صورت فضا برای عالم نما ها باز شده، با جنجال رسانه ای خود از آب گل آلود ماهی منافع نامشروع و شیطانی خود را صید می کنند. 2- آیا این ظلم به ساحت ربوبی نیست؟ چگونه بشر با عقل ناقصش به خود اجازه می دهد چنین گمانی به حق برد؟! 3- مطالبی را عرض می نمایم، گرچه این حقیقت برای علمای اسلام اظهر من الشمس است 4- معاذ الله من الجاهلین الظالمین)) شما آیت الله شیرازی را عالم نما بی برهان که جنجال رسانه ای راه انداخته و از آب گل آلود دنبال منافع شیطانی خود است معرفی کردید و ایشان را که قائل به وجود سب در قرآن است ظالم به ساحت ربوبی و ناقص العقل معرفی کردید به ایشان طعنه زدید که علمای اظهر من الشمس کلام مرا متوجه می شوند یعنی آیت الله شیرازی العیاذ بالله فاقد فهم مطلب شما و جزء علمای حقیقی نیست و پس از نقل مطلب ایشان عتل بعد ذلک زنیم و نقدتان بکنایه فرمودید معاذالله من الجاهلین و الظالمین و ایشان را ظالم و جاهل معرفی نمودید، بنابراین جناب آقای و فسی شما در مقاله خودتان به یک

مرجع تقلید به راحتی چنین هتکی را انجام دادید بی ادبی نبود؟ در مورد لفظ صوفیه هم که دوستان برای شما ذکر کرده اند شما نایستی ناراحت شوید زیرا شما بر این اعتقاد هستید که صوفیه مشترک لفظی است و بهمین دلیل آقای حسن زاده آملی در صفحه 311 ممه‌الهمم می نویسند: فمن عرف نفسه بهذه المعرفة فقد عرف ربّه، فإنّه على صورته خلقه، بل هو عين هويته و حقيقته و لهذا ما عثر أحد من الحكماء و العلماء على معرفة النفس و حقيقتها إلا الإلهيون من الرسل و الصوفية پس هر که خویشان را به این معرفت شناخت رب خود را شناخت. چه انسان، بر صورت رب خود مخلوق است. بلکه حقیقت و هویت انسان عین حقیقت و هویت حق است لذا هیچ یک از حکما و علما بر معرفت نفس و حقیقت آن اطلاع نیافتند مگر رسل و صوفیه به دید شما آیا صوفیه چیز بدی است؟ اما ما قائل هستیم که طبق کلام ائمه تمام صوفیه مذموم هستند همانطور که امام هادی فرمود: الصوفية كلهم من مخالفينا و طريقتهم مغايرة لطريقتنا (تمام صوفیان مخالف ما هستند و طریقه آنها باطل و بر خلاف طریقت ما است) ((سفینه البحار/ج2/ص58 چاپ انتشارات تهران و ج5 ص199 چاپ اسوه قم) و (طرائق الحقائق ج1 ص211) و (حديقة الشيعه ص602) و (منهاج البراعه ج6 ص304 چاپ قدیم و ج14 ص16 چاپ اسلامیة تهران)) البته بایستی بحثی جداگانه در این زمینه صورت گیرد که اکنون این بحث مربوط به مقاله مد نظر نیست بنابراین صرف نظر می کنیم از اطاله این مبحث. وراجع سلام در آیه تفاسیر مختلفی است در کتاب اسرار التوحید ابن بابویه و بترجمه محمد علی اردکانی (اسرار توحید / ترجمه التوحید للصدوق، ص: 219) آمده است ((وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا یعنی و چون خطاب کنند بندگان خداوند رحمان را جاهلان و نادانان و سخنی بی ادبانه بایشان گویند در جواب گویند سلام یعنی قولی سلامت و سخنی که بدان سالم مانند از ضرر ایشان و یا مراد از سلام ترکست در وداع یعنی ما شما را بشما گذاشتیم و در معرض خطاب شما در نمی آئیم یا مراد سلام علیکم است یعنی چون جاهلان را ببینید بر ایشان سلام کنید تا از شر ایشان ایمن گردید و مؤلف در بیان سلام گفته یعنی سداد و صواب و سداد بکسر

سین راست شدن و حق شدن و بفتح آن راستی و صواب ضد خطأ است یعنی حق و راست و درستی و گفته می‌شود که صواب از گفتار بسلام نامیده شده زیرا که آن از عیب و گناه سالم باشد.)) بنابراین سلام در این آیه فقط بیان خوش نیست بلکه رهایی از آسیب نادان است و واگذاری آن به جهل خویش است و این مسئله همیشگی و مطلق نیست بلکه در سیره خلاف این قضیه دیده می‌شود بطور مثال در قضیه غزوه بنی قریظه کعب بن اسید رسول اکرم را سب و شتم می‌دهد رسول اکرم به او می‌گوید: يَا إِخْوَةَ الْقِرَدَةِ وَالْخَنَازِيرِ وَ عِبَدَةَ الطَّاغُوتِ! أَ تَشْتِمُونِي إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ فَسَاءَ صَبَاحُهُمْ (تفسیر القمی، ج 2، ص: 189، تفسیر فرات الکوفی، ص: 87، تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص: 262، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج 10، ص: 359، و.....) و کعب بن اسید تحت تاثیر این کلام واقع شد و ردایش بر زمین افتاد، در سیره اگر جستجو کنیم مانند این مسئله فراوان خواهیم یافت. اینکه سب و تکفیر و تفسیق مردم مذموم و خواست شیطان است صحیح است اما آیا این قضیه مطلق است؟ این مسئله زمانی مذموم است که بدون دلیل انجام شود وگرنه خداوند تبارک و تعالی بزرگترین تکفیری است زیرا گروه‌هایی که او و پیامبرش را قبول ندارد کافر خطاب می‌کند و خداوند بزرگترین کسی است که منکرین خود و کتابش را تفسیق می‌کند: وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ مَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ هر آینه که بر تو آیاتی روشن نازل کردیم و جز فاسقان کسی منکر آنها، نخواهد شد سوره: آل عمران (3) - آیه: 82 و چندین و چند آیه در این زمینه‌ها وجود دارد و در سیره معصومین علیهم السلام فراوان وجود دارد که چه کلی و چه مصداقی فاسقان و کفار را به شاگردان و شیعیان و مردم نمایان کرده‌اند و یا به خود آنان گفته‌اند بنابراین اگر تکفیر و تفسیق مردمی که حقا فاسق و کافر هستند انجام شود هیچ عیبی ندارد و کاری پسندیده است.

ب)) اینکه فرمودید موضوع بحث تکلیف مکلفان نیست تا راجع مطلق سب و حرام بودنش بحث کنید و سپس سب را قیاس با تقیه کردید سخت اشتباه است زیرا اولاً: اگر فعلی برای مکلف جواز دارد از امر یا

سیره معصوم نشات دارد و همچنان که دیدید جواز سب به اهل بدعت از امر رسول اکرم و پاره ای دیگری از روایات و سیره آنان در مقابل اهل بدعت بوده و بهمین دلیل فقها در کتب شان جواز به حلیت سب به اهل بدعت داده اند و سوال ما اینجا است چنانچه شما فرمودید که سب قبیح است و هر قبیحی ظلم است و ظلم از معصومین علیهم السلام سر نمی زند ، آیا می شود بگوییم ظلم از معصوم سر نمی زند اما امر به ظلم سر می زند؟، سوال ما از شما این است آیا امر به سب که بقول شما ظلم است از معصومین علیهم السلام سر می زند یا خیر؟ اگر سر نمی زند پس این روایات دستور به سب و اینکه فقها در کتبشان برای مکلفان سب به اهل بدعت را جایز شمرده اند چیست؟ و اگر سر می زند پس دیگر این سب برای اهل بدعت ظلم تلقی نمی شود، بنابراین فرار از بحث با شعبه شعبه کردن بحث بی فایده است. و قیاس سب با تقیه مع الفارق است زیرا سب را شما ظلم تلقی می کنید اما تقیه که ظلم تلقی نمی شود دوماً: آن تقیه ای که از انبیاء منتفی است تقیه خوفی است وگرنه تقیه انواع مختلفی دارد مانند تقیه تحبیبی: آن است که گاه، انسان برای جلب محبت طرف مقابل، عقیده خود را مکتوم می دارد، تا بتواند نظر او را برای همکاری در اهداف مشترک جلب کند و تقیه پوششی: آن است که گاه، برای رسیدن به هدف باید نقشه ها و مقدمات را کتمان کند؛ چرا که اگر برملا گردد، و دشمنان از آن آگاه شوند، ممکن است آن را خنثی کنند زندگی انبیاء، مخصوصاً پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) پر است از این گونه تقیه ها، زیرا می دانیم در بسیاری از مواقع، هنگامی که به سوی میدان نبرد حرکت می کرد مقصد خود را مخفی می داشت، نقشه های جنگی او کاملاً در خفا کشیده می شد، و استتار، که نوعی از تقیه است، در تمام مراحل اجرا می گشت. تقیه، معنی وسیعی دارد که همان پوشاندن واقعیتها برای پرهیز و اجتناب از به خطر افتادن هدفها است. در داستان حضرت «ابراهیم»(علیه السلام) می خوانیم: او مقصدش را از ماندن در شهر در آن روز که بت پرستان برای مراسم عید به خارج شهر می رفتند، مکتوم داشت، تا از یک فرصت مناسب، برای در هم کوبیدن بتها استفاده

کند. وماجرای هذا ربی گفتن آن حضرت و نیز «مؤمن آل فرعون»، برای این که: بتواند در مواقع حساس به موسی(علیه السلام) کمک کند، و او را از قتل نجات دهد، ایمان خود را مکتوم می داشت. و به همین جهت، قرآن از او به عظمت یاد کرده است.

پ)) اینکه کلیات حسن و قبح را مطرح می کنید خوب است اما آیا مصادیقش را شما تعیین میکنید؟ یا شریعت؟ آیا به قول شما عقل و قلب فطرت و همه انسان ها چه دیدگاهی نسبت به قتل و دزدی و.... دارند؟ آیا قتل نزد آنان قبیح نیست آیا دزدی نزد آنان قبیح و منجر نیست؟ پس چرا خداوند دستور به قتل کفار داد؟ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هرکجا آنان را دیدید بکشید 191 بقره، و یا دزدی مگر مذموم و قبیح نیست؟ چرا پس دزدی هنگام جنگ از کفار از دید شرعی ایرادی ندارد و چرا مسلمانان به کاروان تجاری قریش حمله کردند و اموالشان را دزدیدند؟ آیا واقعا هر قبیحی همیشه قبیح باقی می ماند یا مستثنیات دارد؟ یا هر قبیحی حرام است؟ پس دزدی و قتل و دروغ و غیبت و.... چرا گاهی جایز و مستحب و واجب می شوند؟ از گفته شما اهانت به خداوند تبارک و تعالی و تعارض در گفتار و عمل و تعارض با عقل و قلب و فطرت بیرون می آید. اولاً: این را به خوبی بدانید که هر قبیحی همیشه قبیح نیست یا اینکه هر قبیحی همیشه حرام نیست بلکه برخی مواقع بدلیلی جایز و مستحب و واجب می شود مانند قتل کافر، دزدی از کافر در زمان جنگ، دروغ برای نجات مسلمان، غیبت بسبب دفاع از حق خود و رسوایی فاسق به فسق علنی، و سب دادن بدلیل بی آبرو و کم ارزش کردن اهل بدعت تا مردم تحت نفوذ بدعتش قرار نگیرد طبق روایت: كَيْلًا يَطْمَعُوا فِي الْفَسَادِ فِي الْإِسْلَامِ وَ يَحْذَرَهُمُ النَّاسُ وَ لَا يَتَعَلَّمُوا مِنْ بَدْعِهِمْ , دوما: شما در مقاله اول و دومتان فرمودید: ((نسبت دادن افراد به مادرشان، ناسزا و دشنام نیست و چه بسا تعریف هم باشد، بستگی به مقام و منزلت مادر دارد، پس اگر به حضرت عیسی -علیه السلام- گفته شد، یا بن مریم، تمجید است و اگر به عبید الله بگویند، یا بن مرجانه، تقبیح است.)) و در جای دیگر از مقاله دومتان فرمودید((عباس چون شیر می خروشد و

یزیدیان چون شغال می گریختند» مرادش آن است که در حقیقت حضرت عباس -علیه السلام- شجاعانه می جنگید و در مقام تمجید و تحسین است و در مورد یزیدیان در مقام تقبیح.)) طبق گفته شما بیان حقیقت سب نیست ، اکنون سوال ما از شما این است اگر بیان حقیقت قبیح باشد چه باید بکنیم؟ چون قبیح است نباید از حسن مطلق سر بزند؟ شما خودتان در این دو جا اشاره کردید که یابن مرجانه تقبیح است و چون شغالان می گریزند در مقام تقبیح است، بنابراین طبق این اعتراف شما ، بیان حقیقت گاهی قبیح است و طبق نظر شما این بیان حقیقت جایز است ، بنابراین منشاء اختلاف ما و شما کجا است؟ زیرا شما گفتید قبیح از حسن مطلق سر نمی زند و سب چون قبیح است لایحوز است، لکن دیدیم که به اعتراف شما بیان حقیقت نیز گاهی قبیح است، اکنون باید باز بگوییم بیان حقیقت نیز از حسن مطلق سر نمی زند؟ سوما! اینکه فرمودید انجام هر کاری که در نظر مردم سبب بی مقدار شدن شخصیت محترم آن ها باشد مستلزم نقض غرض مولی است کاملاً اشتباه است چون شما ملاک را مردم قرار دادید نه خداوند تبارک و تعالی و مثال نقض فراوان است یک نمونه ساخت کشتی توسط حضرت نوح علیه السلام و به فرمان خداوند تبارک و تعالی در خشکی که کوفه امروزی بوده، و مردم او را همواره تمسخر می کردند بخاطر اینکه در خشکی مشغول ساختن کشتی شده بود. وَ يَصْنَعُ الْفُلْكَ وَ كَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنِّي فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ (او مشغول ساختن کشتی بود، و هر زمان گروهی از اشراف قومش بر او می گذشتند، او را مسخره می کردند؛ (ولی نوح) گفت: «اگر ما را مسخره می کنید، ما نیز شما را همین گونه مسخره خواهیم کرد) 38 سوره هود. آیا خداوند تبارک و تعالی و نوح علیه السلام با این کار سبب بی مقدار شدن شخصیت محترم آنها نزد مردم نشده بود؟ چهارما: در رابطه با آیه عتل بعد ذلک زنیم با ارائه آن همه اسنادی که ارائه کردیم شما همه را رها کردید و به کتاب درالمنثور سیوطی سنی مذهب استدلال می کنید؟ و آقای طباطبایی هم فرمودند: فسر بالفاحش یعنی تفسیر شده به فاحش بلکه قطعیت ندارد برای همین ایشان معانی دیگری را هم بر عتل بار

کردند علاوه بر فاحش , از همه این ها گذشته معانی سب و ناسزا و فحش تفاوت هایی با یکدیگر دارد اما شما قصد خلط این مباحث را دارید دائما.

ت)) یکسری از مسائلی که مطرح کردید توضیح بیشتر بر برهان و اصلی است که ابتدا چیدید لذا ما برهان شما را نقض کردیم پس نقد بر توضیح تان نیازی نیست لکن به نکات مهم در نقدیه اتان می پردازیم: خداوند اگر همیشه دشمنانش را با القاب محترمشان نقل کرده پس خر و سگ چیست؟ حتی اگر بالفرض قبول هم کنیم خر و سگ در قرآن سب نیست باز هم حرف شما که قرآن دشمنانش را با القاب محترمشان نقل کرده نقض می شود زیرا این کلام شما مطلق نیست, خداوند هم تکفیر می کند هم تفسیق هم سب می دهد هم امر به قتل می کند و... اما هر کدام در جایگاه خویش با ادله و مصلحت خویش آیا می توانیم خدا را دچار تناقض بدانیم؟ واقعا ما خدا را آنطور که شان اوست توصیف نکرده ایم یا شما که با این مطالبتان خداوند را در معرض تناقض قرار می دهید؟

ث)) اولاً: در مورد تشبیهات قرآنی ذکر کردیم که این تشبیهات به چارپایان آیا جز تحقیر و توهین به آنها برای تادیب یا تخریب فاسقین و کفار بوده است؟ برای مثال اگر شاگردی فقط کیفش را پر از کتاب می کند و مدرسه می آید و بهمان سبک بر می گردد و معلم به او بگوید تو مانند خر هستی چون فقط کتب را بار می کنی آیا او را تخریب و تحقیر نکرده و به او توهین نکرده؟ جناب آقای وفسی آیا می توانید بگویید این توهین نبوده؟ اهانت (توهین، احتقار، تحقیر): یعنی خوار کردن. اهانت در اصطلاح، عبارت است از خوار و تحقیر کردن کسی یا چیزی با گفتار یا کردار, جناب الشیخ محمد حسن النجفی الجواهری در کتاب شریف جواهر الکلام جلد 41 صفحه 412-413 می فرماید: اهانت به غیر محترم همچون کافر حربی، اهل بدعت، و متجاهر به فسق، جایز، بلکه نسبت به بدعت گذار، مطلوب و پسندیده است. بنابراین واقعا پوشش این حقیقت بی انصافی است, یک سوالی داریم اینکه آقای خامنه ای عرض کردند: ما برای بازرسی یا برای اینکه بگوئیم به سمت غزه نیائید، وارد کشتی های

این‌ها شدیم- که البته مثل سگ دروغ می‌گویند)) (خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران در آرامگاه آقای خمینی در بیست و یکمین سالگرد ارتحال آقای خمینی)) 14/03/1389 جمادی‌الثانی 1431 آقای خامنه‌ای چرا گفتند سگ؟ مگر سگ حرف می‌زند که دروغ یا راست بگوید؟ اینجا که جای تشبیه هم نیز ندارد چه جواب می‌خواهید بدهید؟ دوما: اینکه فرمودید ((اما با عرض معذرت، اگر بگوید: یزیدیان بی پدر و مادر، چنین و چنان می‌کردند، می‌گویند: این فرد ناسزا می‌گوید و از ارزش اجتماعیش هم کاسته می‌شود.)) شما واقعا اطلاع ندارید که امام معصوم فرمودند: در زیارت ناحیه مقدسه که از زبان مبارک امام زمان عجل الله تعالی فرجه شریف جاری شده آمده است . السلام علی قتل الادعیا (سلام بر کشته شده به دست زنازادگان) و در روایات فراوان است که دشمنان اهل بیت زنا زاده هستند: پیامبر خدا (ص) به امام علی (ع) فرمود: «ای علی! هر که مرا و تو را و امامان از نسل تو را دوست بدارد، باید خدا را بر حلال‌زادگی خود، ستایش گوید؛ زیرا ما را دوست نمی‌دارد، مگر حلال‌زاده و ما را دشمن نمی‌دارد، مگر حرام‌زاده». شیخ صدوق، الأمالی، ص 475، کتابچی، تهران، چاپ ششم، 1376 ش.

ج)) در رابطه با آیه لایحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم :
اولا ترجمه آقای مهدی الهی قمشه ای مانند گفتار ما است چرا که گفته است : خداوند دوست نمی‌دارد که کسی به گفتار زشت به عیب خلق صدا بلند کند، دوما: و اما در تفسیر شیخ طبرسی مجمع البیان ج 3: ص 201: لا یحب الله الشتم فی الانتصار، إلا من ظلم، فلا بأس له أن ینتصر ممن ظلمه بما یجوز الانتصار به فی الدین، المروی عن ابي جعفر (علیه السلام). در این روایت امام باقر علیه السلام که در تفسیر مجمع البیان آمده است جهر بالسوء من القول به شتم فی الانتصار سب و شتم یا همان فیجمع الکلام در زمان انتقام معنی و تفسیر شده است. و تفاسیر دیگر نیز به نقل از شیخ طبرسی آن را نقل کرده اند. سوماً: از همه این‌ها گذشته الجهر بالسوء من القول یعنی آشکار کردن بدی به زبان و این یک جمله کلی است شاید منظور بدی است که خود متکلم به زبان زشت می‌گوید و

شاید هم نقل بدی دیگران باشد. چهارما: در کتاب الطراز الأول و الكناز لما علیه من لغة العرب المعول، ج7، ص: 234 مؤلف علی خان بن أحمد مدنی شیرازی آمده است که: لَا يُجِبُ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ أَوْ يَدْعُو عَلَى ظَالِمِهِ أَوْ يَتَّظَلِمُ مِنْهُ وَ يَذْكُرُهُ بِمَا فِيهِ مِنَ السُّوءِ، أَوْ أَنْ يُبْدَأَ بِالشَّتِيمَةِ فَيُرَدُّ عَلَى الشَّاتِمِ. در اینجا هم بالسوء به معنای قبیح است همان قبیحی که گفتید در تعارض حسن مطلق است اکنون اینجا خداوند امر به قبیح داده است و با حرف شما در تعارض است آیا حسن مطلق می تواند امر به قبیح کند؟ و در آخر نیز بحث جواز شتم و سب مطرح شده است در این تفسیر. پنجمًا: طبق برخی از تفاسیر که بمعنی غیبت است باز استدلال شما نقض می شود مگر غیبت قبیح نیست؟ پس چطور یک قبیح تبدیل به حسن شده است؟ و خداوند تبارک و تعالی دستور جواز آن را نیز داده است.

((چ)) در رابطه با سب دادن رسول اکرم و دیگر ائمه معصوم علیهم السلام دوباره روایاتی را ذکر می کنم 1- همان روایتی را که ابتدا عرض کردیم مثال در قضیه غزوه بنی قریظه کعب بن اسید رسول اکرم را سب و شتم می دهد رسول اکرم به او می گوید: يَا إِخْوَةَ الْقِرْدَةِ وَالْخَنَازِيرِ وَ عَبَدَةَ الطَّاغُوتِ! أَ تَشْتِمُونِي إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ فَسَاءَ صَبَاحُهُمْ (تفسیر القمی، ج2، ص: 189، تفسیر فرات الکوفی، ص: 87، تفسیر نور الثقلین، ج4، ص: 262، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج10، ص: 359، و.....) و کعب بن اسید تحت تاثیر این کلام واقع شد و ردایش بر زمین افتاد 2- روایتی که پیامبر به معاویه فرمودند ماتحت گشاد: قَالَ وَ رَوَى شَيْخُنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيُّ الْمُتَكَلِّمُ عَنْ نَصْرِ بْنِ عَاصِمِ اللَّيْثِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: أَتَيْنَا مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ النَّاسُ يَقُولُونَ نَعُودُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ وَ غَضَبِ رَسُولِهِ فَقُلْتُ مَا هَذَا قَالُوا مُعَاوِيَةُ قَامَ السَّاعَةَ فَأَخَذَ بِيَدِ أَبِي سَيْفِيَانَ فَخَرَجَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَعَنَ اللَّهُ التَّابِعَ وَ الْمَتَّبِعَ رَبُّ يَوْمِ لَأُمَّتِي مِنْ مُعَاوِيَةَ ذِي الْأَسْتَاهِ قَالُوا يَعْنِي كَبِيرَ الْعَجْزِ. ((بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج33، ص: 216، شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج4، ص: 79، التعجب من

أغلاط العامة في مسألة الإمامة، ص: 107)) 3- و قال نعيم: حدّثنا عبد الرزّاق عن أبيه عن ميناء مولى عيد الرحمن ابن عوف، قال: كان لا يولد لأحد مولود إلاّ اتي به النبيّ صلى الله عليه و سلّم، فدعا له، فادخل عليه مروان بن الحكم، فقال: «هو الوزغ ابن الوزغ، الملعون ابن الملعون» ((التّشريف بالمنن في التعريف بالفتن، ص: 83، فيض القدير: 2 / 76 ح 1326، الفتن 1: 131 / 317، و أخرجه في المستدرک 4: 479)) 4- قال رسول الله صلى الله عليه و اله: من تمام العبادة الوقیعة فی اهل الريب .یکی از جلوه های کمال عبادت دشنام و بدگویی در مورد شبهه افکنان در دین است (.کشف اللثام ج 2 ص 412. جواهر الکلام ج 41 ص 412) (السرائر الحاوي لتحرير الفتاوي (و المستطرفات)، ج3، ص: 644، بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج71، ص: 204) 5- عباد ابو سعيد عن عمرو بن ثابت عن ابی اسحق عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس قال: امر ابو بكر خالد بن الوليد فقال اذا انا سلمت فاضرب عنق علی قال و بدا لابی بكر فسلم فی نفسه ثم نادى يا خالد لا تفعل ما امرتك به من شیئی فالتفت علی ع الی خالد لعنه الله فقال يا خالد اكنت فاعلا قال نعم و الله قال انت اضيق (ان قاتلی اضيق استا منك ظ) خلقة (حلقة ظ) من ذاك. (الأصول الستة عشر (ط - دار الشبستري)، المتن، ص: 18،) اميرالمومنين پس از ضرب و شتم خالد به او فرمودند کسی که مرا می کشد تنگ تر از تو است 6- قال الصادق علیه السلام: «إن لنا حقّا ابتزه منّا معادن الابن» (رياض الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار، ج3، ص: 204، شجرة طوبی: 1 / 69. زهر الربیع ص 247) (برای ما حقی است که به زور از ما گرفته شد توسط کسانی که معدنهای ابنه و لواط بودند) 7- در روایات داریم که از امام حسن عسکری علیه السلام که به مردم قم ذکر قنوتی را آموزش دادند که در فرازی از آن آمده است وَ ابْتَزَّ أُمُورَنَا مَعَادِنُ الْإِبْنِ (مصباح المتّجدد و سلاح المتعبّد، ج1، ص: 157، مهج الدعوات و منهج العبادات، ص: 64، بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج82، ص: 230) و روایات فراوان دیگر که بهمین مقدار بسنده می کنیم در رابطه با روایت رسول اکرم که لفظ سب آمده واکثروا من سبهم توضیح دادیم که حتی اگر من بعدی آمده باشد بازهم نقض غرض شما است چرا که مگر از حسن مطلق و معصوم علیه السلام

امر به قبیح صادر می شود؟ و البته روایات دیگری نیز هستند که با لفظ امر به سب آمده است مانند این روایت: نَصْرُ بْنُ صَبَّاحٍ، قَالَ حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْبَصْرِيِّ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَمْهُورِ الْقُمِيِّ، قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ بَشَّارِ الْوَشَّاءِ، عَنِ دَاوُدَ بْنِ النُّعْمَانِ، قَالَ دَخَلَ الْكُمَيْتُ فَأَنْشَدَهُ، وَذَكَرَ نَحْوَهُ ثُمَّ قَالَ فِي آخِرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ وَيُكَرَهُ سَفْسَافَهَا، فَقَالَ الْكُمَيْتُ: يَا سَيِّدِي أَسْأَلُكَ عَنِ مَسْأَلَةٍ وَكَانَ مُتَكِنًا فَاسْتَوَى جَالِسًا وَكَسَرَ فِي صَدْرِهِ وَبَسَادَةً ثُمَّ قَالَ سَلْ! فَقَالَ أَسْأَلُكَ عَنِ الرَّجُلَيْنِ فَقَالَ يَا كُمَيْتُ بْنُ زَيْدٍ مَا أَهْرِيْقُ فِي الْإِسْلَامِ مَحْجَمَةٌ مِنْ دَمٍ وَ لَا أَكْتَسِبَ مَالَ مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ وَ لَا تُكْحَ فَرْجُ حَرَامٍ إِلَّا وَ ذَلِكَ فِي أَعْنَاقِهِمَا إِلَى يَوْمٍ يَقُومُ قَائِمُنَا، وَ نَحْنُ مَعَاشِرَ بَنِي هَاشِمٍ نَأْمُرُ كِبَارَنَا وَ صِغَارَنَا بِسَبِّهِمَا وَ الْبَرَاءَةِ مِنْهُمَا ((رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال، النص، ص: 207) که شاهد ما در آخر روایت موجود است ما گروه بنی هاشم بزرگ و کوچک خود را به سب و دشنام دادن و بیزاری جستن از آن دو امر می کنیم. جناب آقای وفسی وقتی امام صادق می فرماید ما بزرگ و کوچک خودمان از بنی هاشم را به سب آن دو نفر امر می کنیم یعنی چه؟ یعنی خود امام صادق به دیگران امر می کند و خودش انجام نمی دهد؟ بزرگ و کوچک بنی هاشم کیست؟ امام کاظم فرزند امام صادق علیه السلام شامل فراگیری انجام این سب نمی شود؟ روایات فراوان است این هم آخرین روایت تقدیم شما! روزی یک عرب تازه مسلمان نماز صبح را به پیامبر گرامی اقتدا کرد رسول خدا صلی الله علیه و اله سوره و النازعات را قرائت میفرمودند تا به اینجا رسید که خداوند از قول فرعون سرکش می فرماید: انا ربکم الاعلی ! عرب تازه مسلمان از جسارت فرعون خشمگین شده و طاقت نیاورد و از روی پاکی و صداقت و تعصب دینی در حال نماز گفت : کذب ابن الزانیه! بعد از نماز اصحاب شروع کردند به ملامت وی و سرزنش او در این حال جبریل وحی آورد که خداوند سلام می رساند و می فرماید به مردم بگو او را ملامت نکنند چرا که من کلام او را چون از روی پاکی و صداقت بود تسبیح و تهلیل نوشتم((.روض الجنان و روح الجنان ج 7 ص 33))

(ح) اولاً: امیرالمومنین علی علیه السلام به این دلیل پیشنهاد ابوسفیان را رد کرد چون ذات خبیث او را می شناخت و گفتار پیامبر اکرم راجع او حتی بعد از اسلام آوردنش را می دانست که فرمود لعن الله تابع المتبوع بنابراین به گفتارش اطمینان نکرد وگرنه امیرالمومنین به گفته خود اگر 40 یارمی داشت تشکیلات ابوبکر را نابود می کرد ، پس امیرالمومنین بخاطر وحدت پیشنهاد ابوسفیان را رد نکرد بلکه بخاطر خباثت و سوء نیت او پیشنهادش را رد کرد، دوماً: امیرالمومنین همچون وزیر برای خلفای ثلاث نبودند به تحقیقی که موسسه ولیعصر زیر نظر آقای قزوینی که هم تفکر شما در زمینه ولایت فقیه است نظرتان را جلب می کنم::: محدود بودن موارد مراجعه و نظر خواهی گویای ارتباط اندک و دور بودن از مسائل حکومتی است. محقق معاصر شیخ نجم الدین عسکری در کتاب «علی والخلفاء» می نویسد: ابوبکر در 2 سال و 3 ماه (27 ماه) دوران خلافت خویش 14 مورد به حضرت مراجعه داشته است. علی والخلفاء ، ص 73 - 97. از مجموع 14 مورد : 9 مورد پرسشهای علمی ؛ 4 مورد احکام شرعی و قضاوت ؛ 1 مورد نظامی بوده است . گفتنی است که از 14 مورد فقط 4 مورد (3 مورد علمی و 1 مورد شرعی) مراجعه مستقیم ابوبکر به امام بوده است . در 9 مورد باقیمانده : در 2 مورد پس از مشاوره خلیفه با صحابه ، امام نظر خود را اظهار نموده ، در 2 مورد به علت حضور در صحنه اظهار نظر کرده ؛ در 3 مورد به امام خبر رسیده اقدام نموده است . در 2 مورد شخصی واسطه بین امام و خلیفه بوده است. آیا صحیح است که بگوییم : ابوبکر در مدت خلافت خود در همه کارهای مهم با علی علیه السلام مشورت می کرده و هیچ عملی بدون نظرخواهی انجام نداده است؟ . عمر بن خطاب در 10 سال و 5 ماه (125 ماه) دوران خلافت، 85 مورد به حضرت امیر علیه السلام مراجعه داشته است . علی والخلفاء ، ص 99 - 333 . از مجموع 85 مورد مشورت خواهی عمر از امام علی علیه السلام، 59 مورد امور قضایی ؛ 21 مورد پرسشهای علمی ؛ 3 مورد امور مالی ؛ 2 مورد امور نظامی بوده است . جالب توجه این جا است که از مجموع 85 مورد : 27 مورد به امام علیه السلام مراجعه ابتدایی و مستقیم داشته است ؛ 13 مورد مسائل

شرعی و قضایی ، 2 مورد امور مالی و 1 مورد پرسش علمی ، خلیفه ابتدا به صحابه مراجعه کرده سپس نظر امام را پرسیده است. در باقیمانده موارد نیز حضرت در صحنه حضور داشته و اظهار نظر فرموده است ؛ یعنی در 42 مورد با این که دسترسی به امام امکان پذیر بوده وجود حضرت نادیده انگاشته شده است . با توجه به نکات یادشده آیا صحیح است به دروغ ادعا شود که عمر پیوسته در مشکلات و گرفتاری‌ها به امیر مؤمنان مراجعه می‌کرد ؟ عثمان در 12 سال (144 ماه) دوران خلافت 8 مورد به حضرت مراجعه داشته است. *علي والخلفاء* ، ص 335 - 345 . از مجموع 8 مورد دخالت امام در امور زمان عثمان : *أولاً* : تمام این امور در حوزه بیان مسائل شرعی و نحوه اجرای حدود و قضاوت بوده است ؛ ثانیاً: 3 مورد رجوع مستقیم خلیفه به امام بوده و 4 مورد امام در صحنه حاضر بوده و اظهار نظر فرموده است . جالب این در یکی از موارد عثمان به امام گفت: «إِنَّكَ لَكثير الخلفاء علينا». مسند أحمد، ج 1 ص 100 . معاویه هفت مورد به امیر مؤمنان علیه السلام مراجعه داشته است . *علي والخلفاء*، ص 329 - 358. سوما: این عمل امام علی علیه السلام بود که سکوت کرد و قیام نکرد، و لسان حضرت بهیچ وجه سکوت نکرد و اگر به روایات توجه داشته باشید حضرت پیوسته در لعن و طعن آنها بودند حتی علنا چهارما: اگر حضرت به دنبال وحدت اسلامی از دیدگاه شما می بود چرا خلافت را قبول کردند با اینکه مخالفین زیادی داشتند و منشاء همان اختلافات سه جنگ فرسایشی و خونین با ناکثین و مارقین و قاسطین شد و مسلمانان بجان یکدیگر افتادند؟

((خ)) اگر غربی‌ها باعث اختلافات شیعی و سنی و خونین شدن میان آنها هستند بنابراین طبق سیره خودتان بهتر است دست از برائت علنی از آنان بکشید تا اختلاف بین شیعه و سنی کم شود و کشتار انجام نشود و آنان نیرو پرورش ندهند و تحریک نکند و....

((د)) احسنست سیاست معاویه اختلاف بین امت اسلامی بود البته به نام اسلام نیز حکومت می کرد، اکنون اسلام حقیقی از لحاظ اعتقادی و اهل سنت واقعی کیست؟ طبق روایات، شیعه است و

مخالفین شیعه طبق روایات خرمگس و حرام زاده هستند 1-عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا يَفْتَرُونَ وَ يَقْذِفُونَ مَنْ خَالَفَهُمْ «3» فَقَالَ لِي الْكَفُّ عَنْهُمْ أَجْمَلُ ثُمَّ قَالَ وَ اللَّهُ يَا أَبَا حَمَزَةَ إِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَوْلَادُ بَغَايَا مَا خَلَا شِيعَتَنَا(الكافي (ط - الإسلامية)، ج8، ص: 285) 2-امام صادق عليه السلام مفرمود: خدا (ارواح) ما را از نور عظمت خویش آفرید، آنگاه آفرینش مارا (یعنی پیکر ما را یا صورت مثالی ما را) از گلی در خزانه و پوشیده از زیر عرش صورتگری کرد و آن نور را در آن، جایگزین ساخت، و ما مخلوق و بشری نورانی بودیم، و برای هیچ کس از آنچه در خلقت ما نهاد، بهره‌ئی قرار نداد و ارواح شیعیان ما را از گل ما آفرید و بدنشان را از گلی در خزانه و پوشیده پائینتر از گل ما. و خدا هیچ کس را جز انبیا از خلقت ایشان بهره‌ئی نداد، از این رو ما و آنها آدمی شدیم و مردم دیگر خر مگسانی که سزاوار دوزخند و بسوی دوزخ میروند. (أصول الكافي / ترجمه مصطفوی، ج2، ص: 233) مخالفینی که دم از وحدت با آنان می زنید چه کسانی هستند در روایات؟ 1- کافر 2- ناصبی البته از حیث اعتقادی نه از حیث فقهی بنابراین نجس نیستند قَالَ الصَّادِقُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : «مَنْ شَكَّ فِي كُفْرِ أَعْدَائِنَا وَ الظَّالِمِينَ لَنَا فَهُوَ كَافِرٌ». (اعتقادات الإمامیه (للصدوق)، ص: 104، وسائل الشیعة، ج28، ص: 345 و...) تقریب المعارف، لأبي الصلاح الحلبي: بإسناده عن مولى لعليّ بن الحسين عليهما السلام قال: كنت معه عليه السلام في بعض خلواته، فقلت: إن لي عليك حقاً، أ لا تخبرني عن هذين الرجلين؛ عن أبي بكر و عمر، فقال: كافران؛ كافر من أحبهما. و عن أبي حمزة الثمالي؛ أنه سأل عليّ بن الحسين عليهما السلام عنهما، فقال: كافران؛ كافر من تولاهما. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج31، ص: 630 و....) ابن ادریس حلی در " مستطرفات السرائر " ص 583 و علامه مجلسی در " بحارالانوار " ج 69 ص 135 چنین می گویند: " مُوسَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَ أَسْأَلُهُ عَنِ النَّاصِبِ هَلْ أَحْتَاجُ فِي امْتِحَانِهِ إِلَيَّ أَكْثَرَ مِنْ تَقْدِيمِهِ الْجِبْتِ وَ الطَّاعُوتِ وَ اعْتِقَادِ إِمَامَتِهِمَا فَرَجَعَ الْجَوَابُ مَنْ كَانَ عَلَى هَذَا فَهُوَ نَاصِبٌ " (موسى بن محمد گوید: به ابو الحسن

علیه السلام نوشتیم: آیا ناصبی جز اینکه دیگران را بر علی علیه السلام در امامت مقدم می دارد علامت دیگری هم دارد، فرمودند: تقدیم آنها بر علی یکی از دلایل نصب است و همین بر ناصبی بودن کفایت می کند و البته اینکه آنان محبت به اهل بیت دارند دلیلی بر مدح شان نیست زیرا: قال امام الصادق علیه السلام: كَذَبَ مَنْ ادَّعَى مَحَبَّتَنَا وَ لَمْ يَتَبَرَّأْ مِنْ عَدُوِّنَا (السرائر الحاوي لتحرير الفتاوي (و المستطرفات)، ج3، ص: 640) دروغ می گوید کسی که ادعای محبت ما را می کند ولی از دشمن ما بیزار نمی جوید. شیعه این است و مخالفین شیعه که قصد وحدت با آنان را دارید این ها هستند؟ اما سیره معاویه را چه کسی اجرا می کند؟ کسی که بخاطر عدم وحدت با کفار و نواصب اعتقادی و... به جان شیعه می افتد و حتی با مراجع نیز مقابله می کند؟ یا کسی است که زیر بار وحدت با کفار و نواصب اعتقادی و... نمی رود؟ برآستی چه کسانی امروزه سیره معاویه را پیش گرفته اند؟ روزی یک روحانی حکم اعدام یک روحانی دیگر را بنام اسلام صادر کرد و روزی هم یک روحانی به نام اسلام مراجع تقلید شیعی مانند آیت الله سید حسن قمی و آیت الله محمد صادق روحانی و آیت الله محمد شیرازی را حصر خانگی کرد در صورتی که زمان طاغوت مراجع را نمی توانستند زندان و اعدام کنند بلکه فقط می توانستند تبعید کنند چنانچه با آقای خمینی چنین کردند، اگر بجای وحدت دروغین با کفار و نواصب اعتقادی و... ذره ای ب فکر تمرکز و اتحاد شیعه بوید چه می شد اسرائیل با جمعیت اندک خود با اتحادی که بین خودشان دارند دنیا را به بازی گرفتند اما شیعه با این که حق است و جز او باطل، چنین اختلافاتی دارد، نتیجه وحدت و هزینه برای آن چه شد؟ نتیجه محبت هایتان به اخوان المسلمین پس از قدرت آنان در منطقه چه شد؟ نتیجه کمک به یاسرالعرفات و حماس چه شد؟ پشت کردن به ایران و شیعه زمان نیاز، همه این ها امتحان های خود را پس داده اند. روایات بخوبی بیان فرموده اند که وحدت که هیچ حتی اتحادی بین ما و آنان نیست: 1- قال الإمام الصادق علیه السلام: ما أنتم واللّه علی شیءٍ ممّا هم فیهِ و لا هم علی شیءٍ ممّا أنتم فیهِ فخالفوهُم فما هم من الحنیفیة علی شیءٍ. (فصول المهمّة الشیخ الحر العاملي

ج1ص577 ح9(880)، وسائل الشیعه ج27ص119 وج18ص85 باب 9 صفات قاضی ح32) امام صادق علیه السلام فرمودند: به خدا قسم نیستید شما (شیعه) بر ذره ای از اعتقادات اینها (پیروان خلفاء) و نیستند اینها بر سر سوزن از اعتقادات شما پس در احکام و عقائد مخالفت کنید با اینها زیرا اینها کوچکترین بهره ای از دین حق نبرده اند. 2- سلیمان مولی طربال قال ذکرْتُ هذه الالهواء عند ابي عبدالله عليه السلام قال: لا والله ما هم علي شيءٍ مما جاء به رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم الا استقبال الكعبة فقط . (محاسن برقي ج1 ص256 ح91(486) وبحار از محاسن ج65 چاپ بيروت ص91 ح26) سلیمان مولی طربال گفت: خدمت امام صادق علیه السلام صحبت از اینها (پیروان سقیفه) کردم. حضرت فرمود: نه به خدا قسم نیستند بر آنچه رسول الله صلی الله علیه واله وسلم آورد مگر روی کردن به طرف قبله. بلکه همان دیدی که شما دارید که اگر یک قدم برای آمریکا کوتاه بیایی آنها دو قدم جلوتر می آیند این تفکر برای اهل خلاف نیز صدق می کند، در آخر چند روایت بگویم والسلام 1- قال اميرالمومنين عليه السلام: و الجماعة- و الله- جماعة اهل الحق و إن قتلوا و الفرقة جماعة اهل الباطل و إن كثروا. (کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج2، ص: 964) وحدت به خدا قسم همراهی با اهل حق است هرچند کم باشند و تفرقه همراهی و همگرایی با اهل باطل است هرچند زیاد باشند 2- وَ فِي صِفَاتِ الشَّيْعَةِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ (عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ) عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْخَزَّازِ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَا ع يَقُولُ إِنَّ مِمَّنْ يَنْتَحِلُ مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ- مَنْ هُوَ أَشَدُّ فِتْنَةً عَلَيَّ شَيْعَتَنَا مِنَ الدَّجَالِ- فَقُلْتُ بِمَاذَا قَالَ بِمُؤَالَاةِ أَعْدَائِنَا وَ مُعَادَاةِ أَوْلِيَانِنَا إِنَّهُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ اخْتَلَطَ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ وَ اشْتَبَهَ الْأَمْرُ فَلَمْ يُعْرِفْ مُؤْمِنٌ مِنْ مُنَافِقٍ. (وسائل الشیعه، ج16، ص: 179) برخی از کسانی که دوستی ما اهل بیت (علیهم السلام) را دستاویز ساخته اند، زیان و فتنه انگیزشان بر شیعیان ما از دجال بیشتر است. زیرا با دشمنان مهر و مودت می ورزند و نسبت به دوستان دشمنی و عداوت می نمایند. هرگاه چنین شد، حق و باطل به هم می آمیزد و حقیقت مشتبه گردید، در نتیجه انسان مؤمن از منافق باز شناخته نمی شود.

والسلام عليكم ورحمة الله و بركاته